

مسیونرهای کلیسای انجیلی

و رابطه آمریکا با ایران در دوره پهلوی*

نویسنده: میشل پ. ایرینسکی

ترجمه: علی مجتهد شیبتری

مقدمه

در وایل زده سالان رژیم پهلوی، مسیونرهای کلیسای انجیلی تصور می کردند که صرفی و طرفداران مسیونریسم ایرانی هستند. اما بعد از انقلاب اسلامه با الحادی و عقب مانده می دانستند، با آن مخالف بودند. از دیدگاه مسیونرهای ترقی عبارت بود از ترویج بشرتهای حضرت مسیح و شیوههای تمدن آمریکایی. به نظر می رسید آنها درک نمی کردند که اسلام ممکن است بخش بیادین هویت ایرانی باشد یا اینکه ایرانیان ممکن است فعالیت آنها را در واقع خلاف مدافع و علائق خود دانند.

مسیونرها اسلام مبارز را بدان گونه که ما امروزه باید بشناسیم، یعنی مکتبی با ماهیت ناسیونالیستی، نمی شناختند. خصوصیت هیتهای مسیونری نسبت به اسلام مبتنی بر مسیحیت و تجدد گرایی بوده و از روی قصد جنبه ضد ناسیونالیستی نداشت. با این حال از دیدگاه کنونی ما، چنین به نظر می رسد که مسیونرهای آمریکایی در حقیقت ناسیونالیسم ایرانی مبتنی بر اسلام دشمنی داشتند. تا شروع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۸، تقریباً همه پذیرفته بودند که ناسیونالیسم ایرانی مانند ناسیونالیسم غرب پدیده ای غیر دینی و دنیا گراست. اما از سال ۱۹۷۸ این مسئله به طور فزاینده ای آشکار شد که از نظر عده زیادی، آگهی ایرانی به طور جدایی ناپذیر با آگاهی اسلامی (شیعه دوازده امامی) منسوخ شده است.^۱

هیتهای مسیونری ناسیونالیسم ایرانی را پدیده ای غیر دینی تلقی کردند و در کوششی که برای ترویج مذهب پروتستان در ایران بدکار بستند، محتوای غیر دینی آن را

* این مقاله در میزگردی در مورد «واکنشهای مسیونرها در قبال انقلاب ایران» که در نشست سالانه انجمن تاریخ آمریکا در واشنگتن در، می، در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۸۷ برگزار گردید، ارائه شده است.

۱. پروفیسور برنسون در تاریخ در دانشگاه ایالتی یو سی واقع در یو سی ایالت متحده آمریکا است.

نکته مثبتی به شمار آوردند. از آنجا که ایران کشوری با اکثریت قریب به اتفاق مسلمان بود و رهبری مذهبی آن با فعالیت میسیونری‌های مسیحی مخالف بود، هیئتهای میسیونری از ناسیونالیستهای دنیاگرای ایرانی به عنوان متحدین علیه اسلام استقبال کردند. به نوع دیگری از ناسیونالیسم نیز باید اشاره کرد. خود پروتستانهای امریکایی مقیم ایران میهن پرست بودند و ترکیب دنیاگرایی جدید امریکایی با مسیحیت پروتستانی به میهن پرستی آنان شکل داده بود. تشکیلات میسیونری^۳ آنها در ایران به همان اندازه که سیاست امپریالیستی بظاهر خیراندیشانه یا دیپلماسی دلار را دنبال می کرد، تجلی ناسیونالیسم امریکایی نیز بود.

میسیونرهای پروتستان امریکایی در ایران

مأموریت میسیونرهای امریکایی در ایران در سال ۱۸۳۴ آغاز شد، یعنی ۴۹ سال قبل از آنکه اولین دیپلمات ایالات متحده استوارنامه خود را در تهران تسلیم کند. میسیونرهای کلیسای انجیلی، در سالهای اوج فعالیت‌هایشان پیش از جنگ جهانی دوم، زنجیره‌ای از مدارس و بیمارستانها را در شهرهای بزرگ شمال ایران اداره می کردند.^۴ این مدارس برای اولین بار آموزش به سبک غربی را ارائه کردند و پس از ملی شدن آنها در سال ۱۹۴۰، این سبک به صورت بخشی از شبکه مدارس دولت ایران درآمد. بیمارستانهای میسیونری نیز اولین خدمات پزشکی مدرن در ایران را عرضه کردند.^۵ در مقایسه با فعالیت میسیونرها، فعالیت رسمی و تجاری آمریکا تا سال ۱۹۴۲ در سطح بسیار نازلی قرار داشت.^۶

دیدگاه هیئتهای میسیونری نسبت به ایران مانند سایر زمینه‌ها، دیدگاهی نژادپرستانه بود.^۷ اعتقاد میسیونرها بر این بود که مسلمانان ایرانی کافر و بی دین اند و مسیحیان (غیر پروتستان) و یهودیان نیز پیروان فرقه‌های منحط هستند.^۸ میسیونرها می کوشیدند مردمی را که در بین آنها مشغول تبلیغ بودند به نسخه محلی پروتستانهای مدرن امریکایی بدل کنند.^۹

فعالیت هیئتهای میسیونری در ایران سه جنبه داشت: ترویج مذهب پروتستان، فعالیتهای آموزشی و کارهای پزشکی. ترویج مستقیم مذهب پروتستان در ایران موفقیت چندانی دربر نداشت. تا سال ۱۹۲۶، یعنی تقریباً پس از یک قرن فعالیت میسیونرها، تنها ۲۶۳۳ نفر پروتستان در ایران وجود داشت که تنها ۷۱۷ نفر از آنها غیر مسیحیانی بودند که تغییر آیین داده بودند. بسیاری از گروندگان به پروتستانیسیم به واسطه سایر

جنبه‌های فعالیتهای میسیونری جذب شدند و به هنگام انحلال مدارس و بیمارستانها، عده مسیحیان پروتستان ایران نیز سرعت کاهش یافت.^{۱۰}

فعالیت آموزشی هیئتهای میسیونری موفقیت‌آمیزتر بود. جهت آموزش ادبیات، ریاضیات و علوم، بهداشت و انجیل‌مدارسی تأسیس شد. هیئتهای میسیونری می‌خواستند ایران را تغییر دهند؛ با این باور که «مؤسسه‌ای مفیدتر از مدرسهٔ پسرانه — کارخانهٔ انسان‌سازی — وجود ندارد».^{۱۱} اگرچه مدارس از لحاظ محتوای دروس، آمریکایی بودند، ولی هدف آنها را پروتستانیسم تشکیل می‌داد. میسیونرها می‌گفتند: «اینها [مدارس — م] طعمه‌هایی هستند که با آنها مسلمانها را جذب می‌کنیم».^{۱۲}

میسیونرهای پزشکی نیز می‌خواستند همراه با کمک به افراد مستمند، انجیل را نیز اشاعه دهند. از نظر ایرانی‌ها، آنها نیز مانند میسیونرهای آموزشی بیشتر «آمریکایی» بودند تا «مسیحی». آنها نیز به نوبهٔ خود به دنبال فراهم آوردن طعمه برای قلاب انجیل بودند.

ایران در دورهٔ پهلوی سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۷۹

سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۷۸ دوران حکومت سلسلهٔ پهلوی بر ایران بود. در آخرین سالهای زمامداری خاندان قاجار، رضا پهلوی با کمک لشکر قزاقها که افسران روسی آن را فرماندهی می‌کردند، به قدرت رسید. او قبل از جنگ جهانی اول، به عنوان سرباز ساده وارد خدمت نظام شد و پس از رانده شدن افسران روسی توسط انگلیسی‌ها در سال ۱۹۲۰، به درجهٔ سرهنگی رسید. او با حمایت انگلستان، در سال ۱۹۲۱ قدرت را قبضه کرد و مقام خود را به وزارت جنگ، سپس نخست‌وزیری (۱۹۲۳) و سرانجام به پادشاهی (۱۹۲۵) ارتقا داد. او به عنوان حکمران ایران، با شتاب به توسعهٔ نظامی و صنعتی، تقویت سلطهٔ مرکزی و غیردینی کردن جامعهٔ ایران پرداخت. تمامی کوششهای او وقف افزایش قدرت و ثروت شخصیش شد. بسیاری از ناظران معتقدند که او یک مستبد بود. رضا شاه در سپتامبر ۱۹۴۱، به دنبال تهاجم انگلستان و شوروی به ایران کناره‌گیری کرد.^{۱۳}

پس از او، پسرش (۱۹۴۱ تا ۱۹۷۹) به لطف و مرحمت لندن و مسکو به تخت سلطنت جلوس کرد. اگرچه زمامداری پهلوی دوم تقریباً ۳۸ سال طول کشید، لیکن حکومت واقعی محمدرضا پس از کودتای آمریکایی سال ۱۹۵۳ که علیه محمد مصدق، نخست‌وزیر ناسیونالیست، صورت گرفت، آغاز شد.^{۱۴} حکومت شاه به دنبال شکست

مخالفین لیبرال و مذهبیون در اوایل دهه ۱۹۶۰، بلامنازع گردید. در سالهای ۶۰ و ۷۰ او با کمک آمریکا استبداد نظامی - پلیسیش را توسعه داد. گرایشهای نظامی، غیردینی و غربی این دوره ادامه خط مشی حکومت رضا شاه بود.^{۱۵}

هیئتهای میسیونری و رژیم پهلوی

میسیونرها، پهلویها را ناسیونالیست قلمداد کرده و بهطور کلی ارزیابی مثبتی از آنها داشتند. به طور مثال آرتور جودسون براون در کتابش با عنوان «یکصد سال» که در آن تاریخ صدساله فعالیتهای میسیونرها را بررسی می کند، در مورد رضاشاه چنین نوشت: «او نشان داد زمامدار مقتدری است که سعی می کند آنچه را که موسولینی برای ایتالیا انجام می دهد در ایران به مورد اجرا گذارد.»^{۱۶}

همین طور جان الدر در سال ۱۹۳۷ از همدان گزارش کرد:

«زمامداری رضاشاه تغییراتی را پدید آورده است. به عنوان مثال مسئله ریزش [برف] که تا چند سال پیش هفته ها موجب متوقف شدن تردد می شد، امروزه (ظرف ۴۸ ساعت) حل می شود.»^{۱۷}

همچنین دوایت ام. دونالدسون که سالها در ایران میسیونر بود، در سال ۱۹۶۳ در نشریه «ارزیابی بین المللی میسیونرها» نوشت:

«در ایران خاندان سلطنتی تغییر یافته و پادشاه جدید خود و ملتش را متعهد به اجرای برنامه پیشرفت سریع کرده است...»^{۱۸}

ده سال پیش از این، آرتور سی. بویس، قائم مقام کالج آمریکایی تهران، نوشت: «نمونه خارق العاده ای در یک کشور دموکراتیک مثل ایران است که در آن، یک فرد می تواند با داشتن توانایی، انرژی و جرئت از پایین ترین درجات به عالیترین سطوح جامعه دست یابد». این تحلیل ضمن تمجید از اقتدار رضا و اهداف او، خصومت مهارشده نویسنده نسبت به سفسطه و اغواگری وی را نیز تبیین می کرد. به هرحال بویس نتیجه گیری کرد که «وقتی که رضا شاه برود، چنانچه پسرش بی لیاقت باشد، همان روشهای [انقلابی] مورد استفاده رضاشاه را می توان مجدداً به کار بست و فرد دیگری را جانشین او نمود».^{۱۹} بویس قلدری و سببیت رضا را محکوم نکرد. او تلویحاً قبول داشت که دیکتاتوری نظامی در ایران ضروری بوده است و این طرز تلقی او، پیشاپیش حاکی از

سیاست رسمی آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی، در طرفداری از رژیم پهلوی بود.^{۲۰} هیئتهای میسیونری، خط مشی رژیم پهلوی در ترویج روحیه نظامی گری در ایران و حملات آن رژیم به اسلام و علما (طبقه روحانی) را تأیید می کردند. آنها از خارج شدن قدرت و اختیار از محاکم شرعی، تأسیس مدارس دولتی، حملات دولت به حجاب زنان [کشف حجاب]، تحمیل لباسهای غربی بر مردان ایرانی، سرکوب اشکال «افراطی» سوگواری عمومی به مناسبت یادبود شهادت حسین [ع]، علی [ع] و حسن [ع] (تعزیه) و «علائق خاصی که نسبت به سنن ایرانی قبل از اسلام نشان داده می شد» رضایت داشتند.^{۲۱}

جان الدر در سال ۱۹۳۳ از کرمانشاه در مورد سیاستهای ضد روحانی دولت

چنین نوشت:

«ضمن اینکه گاهی اوقات سنگینی بار محدودیتهای جدید را بشدت احساس می کنیم، معهذا این محدودیتهای فشار بیشتری بر زندگی و کار رهبران مسلمان وارد می آورد... امتیازات ویژه این افراد از آنها سلب شده است.»^{۲۲}

با این حال هیئتهای میسیونری از شرارتهای رژیم آگاه بودند. در سال ۱۹۴۱، ویلیام مک آل وی میلر در این خصوص نوشت:

«روستاییان فقیر [مازندران] سالها بندگی شاه را کرده اند و حقوق و املاکشان به بغما رفته است...».

«مردم آنقدر از این خاندان منزجر هستند که بیش از این نمی توانند آنها را تحمل کنند.»

میلر همچنین تصریح کرد که در ایران مردم آنقدر مرعوب قلدری و سببیت رضا پهلوی بودند که حتی میسیونرها از ابراز مخالفتشان نسبت به افراط کاری های وی وحشت داشتند.^{۲۳} اگرچه آنها از اشکالات و عیوب رضا مطلع بودند، لیکن به طور فزاینده ای تنها نسبت به ضبط و ارائه جنبه های مثبت حکومتش اقدام می کردند که از نظر آنها این جنبه ها فراوان بود.

رضا ضمن برقراری نظم و ترتیب و انجام اصلاحات در مورد حمل و نقل و ارتباطات، روابط ایران و غرب را نیز بهبود بخشید. دنیاگرایی رضا باعث شد که میسیونرها با سهولت بیشتری به کارهایشان پردازند. در حقیقت، میسیونرها تمایل شدیدی داشتند که ایران آزادی کامل مسیحیان را بپذیرد و کراراً دولت آمریکا را ترغیب کردند

که از جانب آنها در این امر دخالت کند.^{۲۴}

در ایران عصر پهلوی، به رغم امیدهای نسبتاً ساده لوحانه (و ضد ملی) میسیونرهای آمریکایی در جهت برقراری رژیم سرسپرده‌ای که تحمل آزادی‌های مذهبی را داشته باشد، آنها متوجه شدند که پهلوی‌ها بیشتر از اسلافشان به ساختن آینده ایران برمبنای مدل آمریکایی علاقه نشان می‌دهند. میسیونرهای کلیسای انجیلی از اهداف رژیم پهلوی در مورد توسعه مدارس مدرن و گسترش پزشکی جدید، پایه‌گذاری قوانین مدنی، جزایی و تجاری به سبک غربی حمایت کردند و در این راستا به نحو مؤثری به رژیم پهلوی کمک نمودند.

به طور کلی، اگرچه میسیونرها در ابراز عقیده در مورد رژیم رضا جانب احتیاط را رعایت می‌کردند، اما در تحلیل نهایی بیشتر مشتاق به اعلام پشتیبانی از آن بودند. البته با توجه به گرایش رضا از بین بردن مخالفان خود، قدری چاپلوسی برای بقای آنها (میسیونرها) ضروری به نظر می‌رسید. معذالک اظهارنظرهای ناموزون آنها بیشتر سبب ایجاد تصویر مثبتی از رژیم پهلوی در ذهن آمریکاییان گردید تا تصویر منفی از آن. این امر موجب انحراف برداشت و نادرستی اطلاعات آمریکاییان درباره ایران شد.

واکنش میسیونرها نسبت به ناسیونالیسم مبتنی بر اسلام

وقایع اخیر ایران توجه ما را به این حقیقت که ناسیونالیسم کاملاً یک پدیده غیرمذهبی نیست، معطوف داشته است. برای بسیاری از ایرانیان، ملت ایران با اسلام هویت می‌یابد. نگاهی به تاریخ سیاسی ایران در قرن گذشته مشخص می‌کند که ناسیونالیسم مبتنی بر مذهب حائز اهمیت فراوان بوده است. به عنوان مثال، اعتراض موفق علیه انحصار تنباکو توسط انگلیسی‌ها (۱۸۹۱-۹۲) به وسیله رهبران مذهبی هدایت شد. همچنین در طول نهضت مشروطیت (۱۱-۱۹۰۵) علما از مشروطه‌خواهان حمایت کردند. پشتیبانی روحانیت اسلام از ناسیونالیسم در دوران مصدق (۵۳-۱۹۵۱) و فعالیت‌های ضدشاه در اوایل ۱۹۶۰ مشهود بود.^{۲۶}

ظاهراً هیئتهای میسیونری از این واقعیت بی‌اطلاع بودند؛ شاید به این خاطر که آنها آرزو داشتند ایران به صورت یک کشور غیرمسلمان پشتیبان تبلیغ مذهب پروتستان درآید. آنها می‌خواستند ببینند که اسلام تحت فشار دنیایی که علم، مسیحیت و ناسیونالیسم غیرمذهبی بر آن حاکم می‌باشد، در حال افول است.

در یکی از سرمقاله‌های مجله میسیونری «جهان اسلام» در سال ۱۹۲۷،

ساموئل زومر از اینکه «ایرانی‌های تحصیلکرده حالا می‌گویند که عظمت ملیشان در قبل از اسلام بوده و حمله اعراب سبب توقف تمدنشان شده نه پیشرفت آن»، ابراز رضایت کرد. او رضاشاه را چنین توصیف کرد که مردی پرانرژی و با قابلیت برای انجام کارهای سخت و رهبری متهورانه بود که مورد مخالفت «افراط‌گرایی مذهبی» و روحانیون قدرت طلب که به دنبال منافع خود بودند، واقع شده بود. زومر از اینکه «در برنامه جدید آموزش ملی، مدارس و کالج‌های میسیونری در رأس قرار دارند»، ابراز خشنودی کرد.^{۲۷}

مثال بارزتر خصومت میسیونرها نسبت به اسلام را هنری سی شولر در تهران ابراز کرد. او نوشت:

«آلودگی اسلام شیعی است که موجب می‌گردد ایرانیان نسبت به انجیل و مسیح احساس علاقه شدید بنمایند.»

او افزود که اسلام برای خلق و خو و فرهنگ ایرانی مناسب نیست. ایرانی‌ها اسلام را انتخاب نکردند، بلکه اسلام با زور شمشیر به آنها تحمیل شد. آنها از آن موقع در تلاش بودند که از دست بعضی از تعالیم آن که ذهن آریایشان پذیرای آنها نیست، خلاصی یابند.^{۲۸}

خواسته اندیشی مغرضانه مشابهی در گزارش سال ۱۹۳۲ در مورد «تعزیه» از نویسنده ناشناسی منعکس شده است. نویسنده پس از اشاره به طبالان و جماعت قمه به دست و نقش «سینه‌زن‌ها، زنجیرزن‌ها، قمه‌زن‌ها و آنانی که گِل به سر می‌مالند» و «با احساسات لجام گسیخته خود» نمایش به راه می‌اندازند، اظهار امیدواری می‌کند که تعزیه بزودی از رنگ و آب بیفتند.^{۲۹} واضح است که این نویسنده نظر مردم مسلمان عادی ایران را نسبت به جایگاه اجتماعی - مذهبی تعزیه در ابراز مخالفت‌های ملی علیه سوء استفاده از قدرت و همچنین پشتیبانی از دعوت به عدالت، بدرستی درک نکرده است.^{۳۰}

شاید مهمترین نمونه خصومت هیئتهای میسیونری نسبت به اسلام در گزارش سال ۱۹۲۷ تایلور گورنی، رئیس مدرسه آمریکایی‌ها در رشت، ابراز شده باشد. در این گزارش می‌خوانیم: «از دیدن رشد ناسیونالیسم واقعاً میهن پرستانه خیلی خوشحالم». او نوشت:

«ما امیدواریم و دعا می‌کنیم که کار ما... بتواند به گونه واضحی فرق بین آنچه را که ایرانی است با آنچه اسلامی است، مشخص کند... برای هدفی به مراتب

ارزشمندتر و بهتر از اسلام کار می‌کنیم... میهن‌پرستی واقعی مستلزم تعصب اسلامی نیست، و اطمینان داریم دولت خواهد توانست خود را از اسلام دور کند...»^{۳۱}

اظهارات گورنی نمونه‌ای از سایر نامه‌ها و گزارشهای میسیونری است. او ضمن اینکه با اسلام مخالفت می‌کرد، گسترش ناسیونالیسم غیرمذهبی ایرانی را فعالانه تشویق می‌نمود. در هیچ‌جا از گزارش او دیده نمی‌شود که متذکر شود اسلام ممکن است بخشی از آگاهی و وجدان ملی ایرانی بوده، یا اینکه خصومت اسلامی نسبت به فعالیت‌های میسیونرهای مسیحی از نوع خصومت عمومی ایرانیان نسبت به امپریالیسم غرب باشد.

در هر حال آنچه که به اظهارات گورنی اهمیت فوق‌العاده می‌بخشد این است که وی سرانجام کار میسیونری خود را ترک کرد تا به عنوان یکی از مشاورین ارشد در سفارت آمریکا (در تهران) فعالیت کند. به گفته ریچارد کاتم، تایلور گورنی به صورت «نهادی در تهران»^{۳۲} درآمد که به نظر می‌رسید همه را شناخته و استعداد بی‌ظنیری در باز کردن درهای ایران به روی آمریکا داشته باشد. او در انتقال ارزشهای میسیونری به مقامات آمریکایی نقش مهمی را ایفا می‌کرد.

آمریکا میسیونرها را به عنوان سرمشق تلقی کرد

هیئت‌های میسیونری امیدوار بودند که ایرانی‌ها زندگی آنها را الگو قرار دهند. حال بینیم میسیونرها خود را چگونه عرضه می‌کردند؟ آنها آمریکایی‌های میهن‌پرستی بودند که در مقابله با مخاطرات کراراً از پرچم آمریکا استفاده کردند.

به هنگام خلع محمد علی شاه در ۱۳ فوریه ۱۹۰۸، «در میان نزاع تفنگداران و غرش توپها، پرچم آمریکا بر فراز بیمارستان میسیونری در تهران به اهتزاز درآمده بود». طی جنگ جهانی اول استفاده از پرچم به منظور بهره‌بردن از مزایای برون‌مرزی تکرار شد. گاه نیز میسیونرها بدون آنکه میسیون خود را ترک نمایند، به عنوان مأمور رسمی دولت آمریکا فعالیت می‌کردند.^{۳۳}

جان الدر واکنش عاطفی میسیونرهای مقیم همدان را هنگامی که از رادیوی موج کوتاه به خروج تیم المپیک زمستانی از استادیوم مادیسون اسکوئر گاردن گوش می‌دادند چنین بیان می‌کند:

«پرچم آمریکا را به اهتزاز درآورده، ... در خواندن سرود ملی آمریکا شرکت کردیم. می‌گویم شرکت کردیم، ولی بهتر است بگویم سعی کردیم شرکت کنیم؛ زیرا بغض چنان گلویم را گرفته بود که گویی عقده‌ای به اندازه یک توپ بیسبال در آن وجود دارد. خواندن این آواز به اندازه آواز «تا دیدار مجدد، خدا به همراهت» در شبی که به مقصد ایران سوار کشتی شدیم، سخت و ناگوار بود.»^{۳۴}

اگرچه انگیزه آگاهانه و اصلی هیئتهای میسیونری مین پرستی آمریکایی نبود، لیکن در عمل، آنها بین نقش خود به عنوان مسیحی از یک طرف و آمریکایی از طرف دیگر فرق دقیقی قائل نمی‌شدند. از دید ناظران غیرمیسیونر، آنها (میسیونرها) فقط آمریکایی بودند.

یک مثال واضح در مورد از میان برداشتن مرز بین آمریکایی بودن و مسیحی پروتستان بودن را می‌توان در مقاله‌ای که در بخش «عناوین روز» مجله «جهان مسلمان» در سال ۱۹۳۰ درج شد، مشاهده کرد. این مجله میسیونری، با تأیید قبلی مقاله‌ای را با عنوان «دین آمریکایی» در مورد نیاز جدید به تدریس انگلیسی در مدارس ترکی به چاپ رسانده بود. در این مقاله که از روزنامه دولتی «ایران» (چاپ تهران) ترجمه شده بود، آمده بود که «تمدن آمریکایی باید بنیان [یک ایران جدید] باشد...».

«اولین گام به سوی این هدف گسترش زبان انگلیسی در بین مردم است. ما باید مذهب آمریکایی را از صمیم قلب قبول کرده و آن را به عنوان مذهب واقعیمان بشناسیم...»^{۳۵}

تصویر دیگری که به وسیله میسیونرها ارائه می‌شد، در مورد تساوی زن و مرد بود. زنها تقریباً دوسوم میسیونرها را تشکیل می‌دادند. تقریباً کلیه مردها متأهل بودند، اما در بین معلمان و کارکنان بیمارستان تعداد زنان مجرد تقریباً مساوی تعداد مردان متأهل بود.^{۳۶} به مردان و زنان حقوق مساوی پرداخت می‌شد.^{۳۷} به سبب محدودیت روابط زن و مرد در جامعه ایرانی، میسیونرها دریافته بودند که دسترسی به خانه‌ها و خانواده‌های ایرانی تنها از طریق میسیونرهای زن میسر است. زنها به طور مرتب به خانه‌ها تلفن کرده، به بیماران زن خدمات پزشکی ارائه می‌دادند و اولین مدارس دخترانه را نیز تأسیس کردند.^{۳۸} همچنین از آن جهت که میسیونرها آمریکایی بودند و تحت پوشش امتیازات فوق‌العاده‌ای که در ایران به غربی‌ها اعطا شده بود قرار داشتند، زنها عضو هیئتهای میسیونری در انجام وظایف عمومی و اجتماعی خود می‌توانستند به شکلی رفتار کنند که

می‌توان آن را رفتار «مردان صاحب امتیاز ویژه» توصیف کرد. آنها به لحاظ آمریکایی بودنشان به گونه‌ای رفتار می‌کردند که چنان رفتاری از عهده زن ایرانی خارج بود.^{۳۹} هیئتهای میسیونری از این امتیاز آگاهانه در جهت تثبیت برابری حقوق زن و مرد استفاده می‌کردند. آنها به این نقش «سازنده»ی انقلابی مباهی بوده و در راه تبدیل جامعه ایران به جامعه‌ای شبیه جامعه آمریکا تلاش می‌کردند.

قدرتمندترین ابزار برای تغییرات انقلابی که توسط میسیونرها بنا نهاده شده بود، آموزش و پرورش بود. این هیئتها در مدارس خود تعمداً تغییراتی در جهت فرهنگ آمریکایی به وجود آوردند. در سخنرانی سال ۱۹۵۳ ساموئل ام. جردن، رئیس کالج البرز و معلم ارشد کلیسای انجیلی در ایران، چنین آمده است:

«دانشجویان ما افکار لیبرالی را جذب کرده و مشتاق ایجاد اصطلاحات بودند. آنها همراه با وطنپرستان مترقی دیگر سعی داشتند نظام استبدادی قرون وسطایی ۳۰ سال گذشته را به دموکراسی مدرن و مترقی امروزی متحول کنند.»

همچنین هدف مأموریت میسیونرها همان‌گونه که جردن بیان کرده بود، بصراحت ضد کمونیستی بود:

«... ایرانیان مجذوب ایده‌آل آمریکایی از دموکراسی شده و مورد استفاده‌ای برای شکل روسی آن ندارند. این امر برای دنیا واجد کمال اهمیت است.»^{۴۰}

میسیونرها با طبقه ممتاز جامعه ایران سروکار داشتند. بار دیگر از زبان جردن می‌شنویم:

«... از آغاز قرن مدارس آمریکایی در ایران مورد حمایت مردان برجسته مملکت بوده است. پسران شاهزادگان خاندان سلطنتی، پسرعموهای شاهان قبلی، تنها نوه شاه فعلی، پسران نخست‌وزیران و دیگر وزرای کابینه، اعضای مجلس، رؤسای قبایل، استانداران و دیگر مردان ذینفوذ از هر گوشه کشور و... پسرانی که خواه درس خوانده یا نخوانده باشند جزء طبقه حاکمه آینده ایران خواهند بود، در زمره دانش‌آموزان این مدرسه هستند. شاید در هیچ جای دنیا این تعداد از فرزندان مقامات رهبران یک کشور در یک مدرسه ثبت نام نکرده‌اند.»^{۴۱}

ظاهراً میسیونرها مطلع نبودند که اقدامات آنها ممکن است بی‌احترامی به حساسیتهای ملی ایرانی‌ها تلقی شود. آنها خیال می‌کردند که تعلیم طبقه اشراف

بر اساس معیارهای آمریکایی خدمت ارزنده‌ای برای ایران محسوب می‌شود. با وجود اینکه عده زیادی از ایرانیان دولت رضا پهلوی را رژیم مستبدی می‌دانستند که ارزشهای سنتی را مورد حمله قرار می‌داد، لیکن میسیونرهای وابسته به کلیسای انجیلی آن را به عنوان حکومت «دموکراسی مدرن مرفقی» تلقی کرده، مأموریتشان و روابط ایران با آمریکا را با سرنوشت رژیم پیوند دادند.

میسیونرها همچنین با برقراری روابط نزدیک با اقلیتهای مذهبی-ملّی سبب تحلیل رفتن کوششهای خود در تقویت ناسیونالیسم ایرانی شدند. در ابتدا در بین غیرمسلمانان به تبلیغ پرداختند؛ تا سال ۱۸۸۵ منحصراً بین مسیحیان نسطوری و پس از آن بین ارامنه و یهودیان تبلیغ کردند. میسیونرها بتدریج فعالیت خود را در بین مسلمانان نیز گسترش داده و آنگاه به خصومت با علما پرداختند. از دیدگاه مسلمان ایرانی، میسیونرها و در نتیجه تمام آمریکایی‌ها همراه اقلیتهای تداعی می‌شدند.^{۴۲} میسیونرها به طور غیرمستقیم تهدیدی نسبت به تشکیلات سیاسی مسلمانان ایرانی بودند؛ چرا که آنها اقلیتهای را علیه این تشکیلات تحریک می‌کردند. نمونه‌ای از خصومتی را که بدین طریق به وجود آمد، می‌توان پس از جنگ جهانی دوم ملاحظه نمود که دولت ایران از دادن اجازه مراجعت به دکتر هری پاکارد به ارومیه خودداری کرد. علت این امتناع، نقش دکتر پاکارد در رهبری نیروهای مسلح نسطوری در زمان جنگ بود.^{۴۳}

این احتمال نیز وجود دارد که ایرانیان بر اثر «مسیحیت زور بازویی» که توسط ساموئل جردن و همکارانش ترویج داده می‌شد، از میسیونرها بیزار شده باشند. جردن کشیهای هیئت آینده‌اش را چگونه بار می‌آورد؟ در کشوری که وقار و احترام دارای کمال اهمیت در موقعیتهای اجتماعی افراد بود، جردن آنها را مجبور به پیاده روی‌های طولانی، انجام ورزشهای گروهی و فعالیتهای پیشاهنگی می‌کرد و زمانی که آنها زیاده از حد بی ادبی می‌کردند، با کمر بند چرمی تنبیهشان می‌نمود.^{۴۴}

ایرانیان همچنین میسیونرها را جزء اغنیا و ثروتمندان می‌دانستند. به گفته جان الدر، «در مقایسه با استانداردهای کشور خودمان اغلب احساس می‌کنیم... که فاقد بسیاری از لوازم اولیه برای یک زندگی راحت هستیم. اما اگر بخواهیم از دید یک نفر [ایرانی] از طبقه متوسط به مسئله نگاه کنیم، زندگی ما افراط در تجمل پرستی است». یکی از ایرانیان عضو کلیسا به آشپز الدر گفته بود که «در مقابل چنین غذایی که آنها به آقای الدر می‌دهند، او اظهار می‌کند که مسیح پسر خداست. اگر به من هم غذایی مشابه غذای آقای الدر بدهند، حاضرم قسم بخورم که مسیح پدر خدا بوده است»^{۴۵}.

هیئت امنای میسیونرهای خارجی درباره لباس به میسیونرهای جدید چنین توصیه می کرد: یک «لباس مخصوص صرف چای در عصر با مخلفاتش» همچنین «دو یا سه لباس ساده برای عصر» برای خانمها ضروری است. یک «دست لباس کامل... کت بلند دم دار و شلوار راه راه» اضافی می تواند مناسب باشد.^{۴۶} شاید چنین لباسهایی در بین فارغ التحصیلان دانشگاههای آمریکا و کارکنان وزارت خارجه و بازرگانان در آن زمان مرسوم بود، اما یقیناً حتی در مقایسه با استانداردهای آن دوره، خیلی بالاتر از طبقه متوسط جامعه آمریکا محسوب می شد. البته از نظر اکثر ایرانی ها، در حقیقت این استاندارد «زیاده روی در تجمل پرستی» بود.

هیئتهای میسنوری از ارتباطات خوب و همچنین قدرت برخوردار بودند. والاس موری، سرپرست بخش خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا، به علی اکبر دفتری، کاردار ایران، در ۱۸ اوت ۱۹۳۹ گفت:

«اعضای کلیسای انجیلی مشاغل عالی و مهمی را در اختیار دارند و چنانچه ایران می خواهد در اینجا [آمریکا] سابقه خوبی داشته باشد... قطعاً به نفع ایران خواهد بود که اثر خوبی در بین اعضای این کلیسا بگذارد.»^{۴۷}

خودنمایی و بزرگ جلوه دادن قدرت کلیسای انجیلی، با آرمانهایی که موجد انگیزه در میسیونرهای مستقر در ایران بود فاصله زیادی داشت، اما به نظر می رسد که همین امر بخش حساس و مهمی از ارتباطات کلیسای انجیلی در روابط بین آمریکا و ایران را تشکیل می داده است.

نتیجه

میسیونرها انگیزه های مختلفی برای خدمت در ایران داشتند. امپریالیسم فرهنگی، ماجراجویی و شاید به دنبال یک زندگی مرفه بودن، همراه اعتقادات مذهبی شان در ذهن آنها قرار گرفته بود. در نتیجه، پیامهایی که آنها به آمریکا و به ایرانیان ارسال می داشتند واضح نبود.

تصویری که از ایران توسط میسیونرها به ایالات متحده منتقل شده بود واقعیت را تحریف کرده و مضرات حکومت جائر پهلوی را در قبال منافع آن دست کم گرفته بود. در مقیاس وسیع، این امر به این خاطر بود که میسیونرها تمایل داشتند اسلام را منبع فساد و مسیحیت آمریکایی را به عنوان الگوی تقلید برای ایران جلوه دهند. هیئتهای میسنوری تصور

می کردند که با ناسیونالیسم ایرانی موافق اند. اما به همان اندازه که آنها با اسلام مخالفت داشتند، در واقع با ناسیونالیسم ایرانی مبتنی بر اسلام نیز مخالف بودند. همین طور، دید ایران نسبت به آمریکا، که از میسیونرها شکل گرفته بود، گمراه کننده بود. میسیونرها در کشور خود ارتباطات قوی داشتند و در ایران بشدت مورد حمایت دولت آمریکا بودند. به دور از این واقعیت که مذهب و حکومت در آمریکا از هم جداست، ایالات متحده به مثابه یک قدرت مسیحی در ایران معرفی شده بود. کلیسای انجیلی و دولت آمریکا متفقاً نگران قدرت و نفوذ ایالات متحده در ایران بودند و هر دو تمایل داشتند برای رسیدن به اهدافشان با انگلیسی ها همکاری نزدیک کنند. در حقیقت به نظر می رسد این امر پیش دید دقیق سیاست آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی در پیگیری نقش ضد روسی دولت انگلیس در ایران باشد.

متأسفانه این موضع امپریالیستی به علت ماهیت خصوصی و غیردولتی بودن مأموریت های میسنویری وابسته به کلیسای انجیلی از دید ناظران ایرانی و آمریکایی مخفی ماند. هر چند مقررات مربوط به کردار این آمریکاییان در داخل کشورشان با اعمال آنها در خارج کاملاً متفاوت بود، هیچ کس به تناقضات موجود بین استانداردهای داخل آمریکا و رفتار آنها در ایران توجه نکرد.

این انگیزه های مختلط و استنباطات گمراه کننده در ایجاد زیربنای روابط آمریکا و ایران در دوران بعد از مصدق نقش بسزایی ایفا کردند؛ زیربنایی که از آنچه که می بایست باشد ضعیفتر و سست تر بود. بدین ترتیب، به نظر می رسد بحرانهایی که در دهه های ۷۰ و ۸۰ در روابط آمریکا و ایران رخ داد تا حدی به نقش کلیسای انجیلی در زمان پهلوی بستگی داشته است.

۱. به عنوان مثال رجوع کنید به:

Richard Cottam, *Nationalism in Iran*, (Pittsburgh, Pennsylvania, 1964), reissued in 1979 with an additional chapter on the period 1964 - 78.

۲. رجوع کنید از جمله به:

Roy Mottahedeh, *The Mantle of the Prophet: Religion and Politics in Iran*, (New York, 1985); Shahrough Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy - State Relation in the Pahlavi Period*, (Albany, New York, 1980); and Michael P. Zirinsky, «The Iranian Revolution: A Response to Change», *Rendezvous*, (forthcoming).

۳. این اصطلاح را جان فیربنک به کار برده است. رجوع کنید به:

The Missionary Enterprise in China and America, (Cambridge, 1974); in particular see William R. Hutchison, «Modernism and Missions: The Liberal Search for an Exportable Christianity, 1875 -

1935», pp. 110 - 31.

۴. میسیونرهای وابسته به کلیسای انجیلی فعالیت خود را به منطقه شمال ایران محدود کردند. بر مبنای توافق قبلی، فعالیت پروتستانها در جنوب به عهده کلیسای انگلیس گذاشته شده بود. به نظر می‌رسد این توافق پیشاپیش حاکی از تقسیم ایران به مناطق تحت نفوذ بین انگلستان و روسیه طبق معاهده ۱۹۰۷ بود.
 ۵. میسیونرها همزمان با توسعه مؤسسات خود به دنبال حامیان قوی نیز بودند. جی. ال. پوتر که یک پزشک میسیونر بود، در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۰۶ در گزارش کار سالهای ۶-۱۹۰۵ میسیون در تهران، این موضوع را به شرح زیر بیان کرده است: «به همان نسبت که کارهایمان زیاد شده، مخارجمان نیز افزایش یافته است و این بار نیز خداوند به ما رحم کرد، زیرا بیمارانی که به ما مراجعه کردند امکانات بهتری داشتند و با پرداخت هزینه معالجاتشان به تأمین هزینه‌های بیماران کم درآمد کمک نمودند.»
- (PCUSA, BFM. Mission correspondence and Reports, Microfilm Series, reel # 273).
6. John Elder, *History of The Iran Mission* (N. P, n. d.); Samuel M. Zwemer, «The Keystone of the Arch», *The Muslim World*, (January 1927), 1 - 10; *Foreign Relation of the United States*, (1883), pp. 702 - 06; William McElwee Miller, oral history interview, Presbyterian Historical Society; Ahmad Mansoori, «American Missionaries in Iran, 1834 - 1934», (Ph. D. dissertation, Bell State University, (1986), Ann Arbor, Michigan, 1986.
- توسعه فعالیت‌های رسمی نتیجه درگیری‌های آمریکا در جنگ جهانی دوم بود که سبب شد ۳۰ هزار سرباز آمریکایی به ایران اعزام شوند تا برای حمل و نقل ادوات جنگی به شوروی کمک کنند. همچنین مراجعه کنید به:
- Joel Sayre, *Persian Gulf Command; Some Marvels on the Road to Kazvin*, (New York, 1945).
۷. برای آگاهی از بحث کلی در مورد این مطلب رجوع کنید به:
- John Geroge Poikal, «Racist Assurrptions of the 19th Century Missionary Movement», *International Review of Missions*, (July 1970), pp. 271 - 284.
۸. میسیونری به نام هالیدی (Grettie Yandes Holliday) که در سالهای ۱۸۸۳ تا ۱۹۱۹ در تبریز فعالیت می‌کرد، در نامه مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۱۷ به عنوان کلیسای اعظم انجیلی ایندیانا پولیس (ایالت ایندیانا آمریکا)، ارامنه تبریز را برای «دوستان عزیز» خود چنین توصیف کرد که ارامنه «غالباً به کلیسای باستانی خود تعلق دارند که به سبب خرافه‌گرایی و پرستش شمایل، فاسدتر شده‌اند و هیچ‌گونه زندگی روحانی قابل ذکری ندارند. شرک و ضدیت با حقیقت انجیلی در بین آنها زیاد است. آنها از برخی جنبه‌ها، بویژه از دیدگاه پاک‌سازی خانوادگی [احتمالاً منظور نویسنده آن است که ارامنه تنها ازدواجهای فامیلی می‌کنند-م]، از مسلمانها بهترند، اما از خیلی جهات تفاوت چندانی با مسلمانها ندارند». (نقل از فتوکپی متن تایپ شده از روی دست‌نویس موجود در کتابخانه اسمیت، متعلق به انجمن تاریخ ایندیانا).
 ۹. یک جنبه از درگیری‌های به‌وجود آمده بر اثر این نژادپرستی، در فصل پنجم سوابق پرسنلی هیئت میسیونرهای خارجی کلیسای انجیلی آمریکا توسط یحیی ارمغانی و همسرش روت مولر ارمغانی منعکس شده است. یحیی ارمغانی یک فرد ایرانی بود که از یهودیت یا اسلام تغییر مذهب داده، به مسیحیت گرویده بود (خود ارمغانی از یک انجمن یهودیان صحبت می‌کند که قرآن را به همراه تورات در صندوقچه ویژه‌ای نگاهداری می‌کردند. از منابع دیگر برمی‌آید که او مسلمان بود) و اولین ایرانی بود که به مقام کشیشی در کلیسای انجیلی ایران منصوب گردید. روت مولر، دختر یک میسیونر، در ارومیه به دنیا آمد. آنها به هنگامی که سرپرستی خوابگاه دانشجویان را در کالج البرز و ساج به عهده داشتند، یکدیگر را ملاقات کردند و عاشق هم شدند. ازدواج آنها مورد مخالفت میسیونرها قرار گرفت، زیرا آنها ازدواج مرد ایرانی با زن آمریکایی را مجاز نمی‌دانستند (این مطلب را توماس ریکس که در تألیف کتاب *Middle East: Past and Present*, (Englewood Cliffs, N. J., 1986) سهم بوده، در مصاحبه‌اش در ژوئن ۱۹۸۷ اظهار داشته است). یحیی ارمغانی در خلال جنگ دوم جهانی میسیون

را ترک کرده و در ارتش آمریکا در تهران مشغول به کار شد. وی پس از جنگ در کالج مکالستر، سن پاول مینسوتا که وابسته به کلیسای انجیلی است، به تدریس تاریخ پرداخت. خانواده ارمغانی در ۵۶-۱۹۵۵ جهت تدریس در مدرسه کامیونیتی که توسط میسیونرها اداره می‌شد، به تهران مراجعت کرد. انعکاس‌های این‌گونه درگیری‌ها را می‌توان در مشکلاتی که در مدرسه کامیونیتی تهران (باقیمانده نهاد آموزشی میسیون بعد از جنگ جهانی دوم) با آنها مواجه بود نیز مشاهده کرد. مدرسه کامیونیتی بر سر این قضیه در سال ۱۹۶۷ از هم‌پاشید و مدرسه غیرمیسیونری ایران زمین به جای ماند. (رجوع کنید به مطالب نگهداری شده در انجمن تاریخ کلیسای انجیلی RG161, Boxes 1 and 3 و همچنین به مقاله چاپ‌نشده این جانب با عنوان «بحران مدرسه کامیونیتی در سالهای ۷-۱۹۶۶» که در سال ۱۹۷۸ نوشته شده است.)

10. Zwemer, «Keystone», p. 7: «The Missionary Significance of the past Ten Years: Persia», *International Review of Missions*, 1932, p. 204; William McElwee Miller oral history interview, (January 1979), PHS.

میلر که چند دهه در مشهد میسیونر بود، از بسته شدن بیمارستان مشهد «به سبب عدم پشتیبانی آمریکا» بدت انتقاد کرد، زیرا به نظر وی این امر عملاً سبب ناپدید شدن کلیسا در مشهد گردید. میلر همچنین به انحلال میسیون در سالهای ۱۹۷۰ و ادغام باقیمانده آن با کلیسای انجیلی ایران اعتراض کرد. او گفت: «کلیسا در آن موقع کمتر از ۳ هزار عضو داشت که اکثریت آنها از اقلیتهای ارمنی، آسوری و... بودند، تنها چند صد مسلمان به آیین کلیسای انجیلی گرویدند.»

11. PCUSA, BFM, Missions Correspondence and Reports, Microfilm Series, reel # 273.

12. *Ibid.*

۱۳. تنها بیوگرافی رضا پهلوی به زبان غربی در این کتاب آمده است:

Donald N. Wilber, *Rizashah pahlavi: The Resurrection and Recon Struction of Iran*, Hicksville, New York, 1975.

(ویلبر مأمور سیا بود و این کتاب با همکاری رژیم پهلوی نوشته شد.) شاید بهترین تاریخ این زمان به زبان انگلیسی توسط پروانده ابراهامیان در کتاب *Iran between two Revolutions* (Princeton, 1982) آبه رشته تحریر آمده است. در مورد تجزیه و تحلیل نقش انگلیس در به قدرت و سلطنت رساندن رضا رجوع کنید به:

Michael P. Zirinsky, «Blood, Power, and Hypocrisy: The Murder of Robert Inbrie and American Relation with Pahlavi Iran, 1924», *International Journal of Middle East studies*, 18:3 (1986), pp. 280 - 81.

14. Mark J. Gasiorowski, «The 1953 coup d' Elut in Iran», *International Journal of Middle East studies*, 19:3 (1987), pp. 261 - 286.

نوشته فوق بهترین مقاله در این مورد است که بسیاری از کمبودهای مطالب قبلی در این زمینه را جبران می‌کند.

۱۵. در مورد تحولات ایران در دوره پهلوی، علاوه بر کتاب ابراهامیان، به منابع زیر مراجعه کنید:

Mottahedeh, *Mantle of the Prophet: Akhavi, Religion and Politics*; Hamid Algar, *Religion and State in Iran, 1785 - 1906*, (Berkeley, California, 1969); Peter Avery, *Modern Iran*, (New York, 1965); Nikki R. Keddie, *Roots of Revolution*, (New Haven, Connecticut, 1981); Richard Cottam, *Nationalism in Iran*, Second edition, (Pittsburgh, 1979); Firuz Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia, 1864 - 1914: A Study in Imperialisms*, (New Haven, Connecticut, 1968); Hassan Arfa, *Under Five Shahs*, (London, 1964); George Lenczowski, *Russia and the west in Iran, 1918 - 1948*, (Ithaca, New York, 1949); Joseph Upton, *The History of Modern Iran: an Interpretation*, (Cambridge, 1960); Rouhollah K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran: a Developing Nation in World Affairs, 1500 - 1941*, (Charlottesville, Virginia, 1966); Rouhollah K. Ramazani, *Iran's Foreign Policy, 1941 - 1973*, (Charlottesville, Virginia, 1974); Shahrām Chubin and Sepehr Zabih, *The Foreign Relations of Iran*, (Berkeley, California, 1974); and Barry Rubin, *paved with Good Intenotions: The American Experience and Iran*, (New York, 1980).

16. New York, 1936.
17. PHS, RG 189 - 1 - 2.
18. «Intellectual Awakening in Modern Iran», pp. 172 - 73.
19. PHS, RG 91 - 2 - 11.
۲۰. طرز تلفظ بویس همچنین بیانگر دیدگاه قدیمی مسیونری در پشتیبانی از حکومت‌های موجود در ایران بود، بدون توجه به اینکه آنها در چارچوب استانداردهای آمریکایی چقدر ظالمانه بودند. به عنوان مثال در سال ۱۹۱۰، در خلال انقلاب مشروطیت، دکتر ویشارد به هیئت مسیونرهای خارجی نوشت که «دموکراسی، به نحوی که ما آن را می‌فهمیم، آخرین چیزی است که آسیا در زمان حال بدان نیاز دارد. افق سیاسی قبل از رسیدن به ایران با ایرهای زیادی تیره و تاریک می‌گردد. مشکل است که اسلام و دموکراسی با هم کنار بیایند.»
- (PCUSA, BFM, Missions Correspondence and Reports, Microfilm Series, reel # 273).
21. *Ibid.* p. 177.
22. PHS, RG 189 - 12; also see Donaldson, «Awakening», pp. 172 - 183.
23. Papers of William McElwee Miller, Presbyterian Historical Society, diary (in the form of a letter to his mother) August 30 - September 28, 1941.
۲۴. برای مثال، مراجعه کنید به:
- Speer to Hughes, October 20, 1924, and Hughes to Speer, November 11, 1924, NARS, Diplomatic Archives, RG 59, 123 Im 1/317, and PHS, RG91; Speer to Lansing, November 9, 1927, and Lansing to Speer, November 17, 1927, PHS RG91 - 25 - 4; and Speer to Elder, August 23, 1933, PHS RG 189 - 1 - 2.
25. Herrich Blach Young, «Contrasts in Iran», *The Moslem World*, 1936, pp. 380 - 84.
26. Nikki R. Keddie, *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1892*, (Los Angeles, 1968); Nikki R. Keddie, *Sayyid Jamal ad-Din «al-Afghan»: A Political Biography*, (Los Angeles, 1972); Algar, *Religion and State in Iran*; E. G. Browne, *The Persian Revolution of 1905 - 1909*, (Cambridge, 1910); W. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia*, (New York, 1968); Zirinsky, «Blood, Power, and Hypocrisy»; Cottam, *Nationalism in Iran*; Keddie, *Roots of Revolution*; and Akhavi, *Religion and Politics*.
27. Samuel M. Zwemer, «The Keystone of the Arch», pp. 1 - 4.
28. «The Approach to Shiah Islam (A Symposium)», pp. 50 - 54.
29. [«An Eyewitness. Rezaieh, Persia»] «The Passion play of Islam», *The Moslem world*, 1932, pp. 283 - 286.
30. Allamah Sayyid Muhammad Husayn Tabataba'i, *Shi'ite Islam*, translated and edited by Seyyed Hossein Nasr. (Albany, New York, 1977); Mottahedeh, *Mantle*; Akhavi, *Religion and Politics*; Peter J. Chelkowski, *Ta'ziyeh*, (New York, 1979); Gustav Thaiss, «Religious Symbolism and Social Change: The Drama of Husain», *Scholars, Saints, and Sufis: Muslim Religious Institutions since 1500*, edited by Nikki R. Keddie (Los Angeles, 1972), pp. 349 - 66; and Peter Chelkowski, «Conversion of Iranian Shi'ite Beliefs and Rituals into Mass Mobilization for War against Iraq», unpublished paper, Middle East Studies Association, November 22, 1986.
31. PHS, RG 91 - 2 - 13.
32. *Nationalism in Iran*, p. VIII.
33. PCUSA, BFM, Missions Correspondence and Reports, Microfilm Series, reel # 273; Jessie Lawrence, report from Kazvin, July 1915, PHS, RG91.
- تاریخچه مسیونر ارومیه در دوران جنگ، داستان مخصوص به خود را دارد. به موازات تهاجم مکرر روسها و ترکها به منطقه که شیوع امراض مسری و قحطی و آشوب به همراه داشت، مسیونرها به طور جدی درگیر حوادثی بودند که منجر به نابودی جامعه نسطوری گردید. اقدامات دکتر ویلیام شید و دکتر هاری پ. پاکارد در سازماندهی نیروهای سیاسی و پلیس ارومیه در خلال جنگ بسیار جالب بود. شید عملاً معاون کنسول آمریکا در ارومیه شده و برخلاف خواسته مسیونر، پرچم آمریکا را بر فراز ساختمان مسیونر در آنجا به اهتزاز درآورد. شید و پاکارد هر دو از

چارچوب نقش معمولی یک مبلغ و یک پزشک عدول کردند. لازم به ذکر است که شرایط شمال غربی ایران در سالهای ۱۸-۱۹۱۴ یقیناً معمولی و عادی نبود. میزان مرگ و میر در بین نسطوری‌ها به اندازه مرگ و میر بین آرامنه معاصر آنها در آناتولی شرقی بود. (آرشیو مضبوط در انجمن تاریخ کلیسای انجیلی به میزان زیادی مکمل نوشته‌های جان جوزف در این کتاب است:

The Nestorians and their Muslim Neighbors: A Study of Western Influence on Their Relations. (Princeton, 1961).

34. RG 189 - 1 - 2, John Elder, report, 1936.

۳۵. صفحات ۳۱۰ و ۳۱۱؛ مقاله مندرج در روزنامه «ایران» براساس مقاله‌ای در روزنامه «نیویورک تایمز» نوشته شده بود.

۳۶. به عنوان مثال در سال ۱۹۳۱، ۴۷ نفر مرد میسیونر (۲۸ نفر انتصابی)، ۴۰ زن شوهردار و ۲۷ نفر زن مجرد میسیونر مشغول به کار بودند. از مجموع ۱۱۴ میسیونر در سال ۱۹۳۱، ۶۷ نفر زن بودند. سال قبل از آن، ۱۱۶ میسیونر وجود داشت که ۴۶ نفرشان مرد و ۷۰ نفر از آنها زن (۴۲ نفرشان شوهردار) بودند. (PHS, RG 91 - 9 - 1). در ۱۹۳۸-۳۹ از مجموع ۹۶ میسیونر، ۳۵ نفرشان مرد (۲۰ نفر انتصابی) و ۶۱ نفرشان زن (۳۵ نفرشان شوهردار) بودند (PHS, RG - 91 - 13 - 6).

۳۷. هرچند به نظر می‌رسد که این رویه قبلاً نیز معمول بوده، در تاریخ ۶ مارس ۱۹۲۲ هیئت امنای میسیونهای خارجی رسماً این سیاست را اتخاذ کرد: «حقوق مردان و زنان مجرد مساوی بوده و تقریباً معادل ۶۰ درصد حقوق مرد متأهل خواهد بود».

عبارت «حقوق مرد متأهل» در جاهای دیگر به عنوان حقوق «زوج متأهل» تعبیر گردیده، (مثلاً در: (PCUSA, BFM Minuts, 1925 - 1926, p. 159, September 19, 1927).

و قصد و نیت هیئت امنای را بوضوح بیان می‌دارد که حقوق میسیونرها بدون ملحوظ داشتن جنس آنها مقرر گردد. انتظار می‌رفت که زنهای شوهردار میسیونر باشند و حقوق آنها متناسب تحصیلات و وظایفشان پرداخت می‌شد.

۳۸. رجوع شود به: Grettie Yandes Holliday, «Letters from Persia, 1883 - 1919».

متن تایپ‌شده نامه‌های اصلی در کتابخانه اسمیت، انجمن تاریخ ایندیانا، نگهداری می‌شود. برخی از اهداف میسیونها در کارکردنشان با زنهای در مقاله‌ای به قلم ساموئل ام. جردن بیان شده است:

«Constructive Revolutions in Iran», *The Muslim World*, (1935), pp. 346 - 53.

۳۹. من این ژرف‌نگری را مدیون مقاله جالب R. Jackson Armstrong - Ingram با عنوان زیر هستم:

«American Baha'i Women and The Education of Girls in Tehran, 1909 - 1934», *Studies in Bahi and Bah'ai History*, vol. 3, *In Iran*, edited by Peter Smith, (Los Angeles, 1986), pp. 181 - 210.

که این نکته را در مورد نقش میسیونرهای بهایی مؤنث آمریکایی در بین هم‌مسلمانان ایرانی‌ش متذکر می‌شود. در این مورد از دایان ظاهرزاده که توجه مرا به این مقاله جلب کرد، تشکر می‌نمایم.

40. Jordan, «Constructive Revolutions», pp. 348 - 49 et passim.

41. *Ibid.*, pp. 348 - 9.

۴۲. حتی تا اواخر دهه ۵۰، پذیرگر سفارت آمریکا در تهران، شخصی که با تمام مراجعه‌کنندگان به سفارت در بدو ورودشان سلام و احوالپرسی می‌کرد، یک ارمنی بود. دختر آقای مسرتچیان در مدرسه کامیونیتی تحصیل می‌کرد (به نقل از صفحه ۲۱ سالنامه ۱۹۶۰ مدرسه کامیونیتی و خاطرات شخصی نویسنده). اگر آرامنه و دیگر اقلیتهای مذهبی، ملت‌های غیرایرانی بودند (همان‌طور که ظاهراً اغلب ایرانیان چنین تصویری از آنان داشتند)، در این صورت عمل آمریکا در حمایت از چنین اقلیتهایی، نشانه آشکار مخالفتش با ناسیونالیسم ایرانی بود.

۴۳. مقر میسیون در ارومیه سالها بسته ماند. دلیل آن ظاهراً این بود که دولت ایران از این ترس داشت که میسیونرها

تنها با حضورشان در آنجا سبب تحریک ناسیونالیسم نسطوری خواهند شد (رجوع کنید از جمله به: PHS, RG 91 - 6 - 7).

۴۴. PHS، مصاحبه میلر. جردن اهداف خود را در دست نوشته‌ای به عنوان J. L. Dodds، دبیر هیئت امنای مسیونرهای خارجی در ۲۸ اکتبر ۱۹۴۱، یک سال پس از مصادره مدارس کلیسای انجیلی توسط دولت ایران، بوضوح بیان داشت: «در تمام تفکراتمان، خوب است به یاد داشته باشیم که معلمان کالج و اغلب مسیونرها، مصادره مدارس را فاجعه‌ای برای کار مسیونر تلقی نکردند. ما این واقعه را به عنوان یک تراژدی برای ایرانیانی تلقی می‌کنیم که معتقد بودند و هنوز هم اعتقاد دارند که مدارس آمریکایی، افکار، آرمانها و استانداردهای لازم برای پیشرفت ایران را القا کرده بودند و می‌توانستند با این گونه القائات ادامه دهند و این در حالی است که هیچ کدام از مدارس دیگر هرگز چنین کاری نکرده بودند و نمی‌توانند بکنند. شخصیت معلمان آمریکایی - و دیگر معلمان مسیحی (با توجه به اینکه این جمله بین سطور نوشته شده به نظر می‌رسد بعداً به ذهن نویسنده خطور کرده است) - عامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت دانش‌آموزان بود که مدارس ایرانی کاملاً فاقد آن بودند.» (PHS, RG 91 - 13 - 8) قبلاً جردن در صفحات ۳۵۱ تا ۳۵۳ *Constructive Revolution* نوشته بود که «معرفی نهضت پیشاهنگی پسران، در حقیقت چند حرکت انقلابی بود که با یک عمل صورت می‌گرفت. به محض اینکه نهضت در آمریکا سازمان یافت، ما متوجه شدیم که این درست همان چیزی است که در ایران لازم است... معرفی بازیهای قهرمانی و پیشاهنگی پسران (در ایران) عواملی هستند که در تغییر شکل دادن دیکتاتوری قرون وسطایی سی سال پیش به حکومت مترقی امروزی سهم می‌باشند.» تلاش فراوان جردن در آموختن اعتماد به نفس و مقام و منزلت کار به نخبگان جامعه ایرانی در اواخر دهه ۵۰، به هنگام دادن هدایا به مقامات ایرانی از سوی سفیر آمریکا (که کاردستی شخص او بود)، منعکس گردید. (به نقل از اطلاعات ارائه شده توسط Nahman Zirinsky که در سالهای ۶۲-۱۹۵۶ مشاور بخش خلیج [فارس] مهندسی ارتش آمریکا در تهران بود و همچنین خاطرات نویسنده).

۴۵. نامه جان الدر از کرمانشاه به اسپر در ۵ ژانویه ۱۹۳۳. یکی از مشکلات ویژه عقیدتی در مسیحی نمودن مردم در سرزمینهای اسلامی این است که مسیحیان معتقدند عیسی [ع] پسر خداست، در حالی که مسلمان بر این اعتقادند که خداوند نه می‌زاید و نه زائیده کسی است. اسلام این مطلب را رد می‌کند که مسیح بیش از یک پیغمبر بوده است.

46. PHS, RG 91 - 23 - 2, Iran Mission Outfit List, 1947.

47. *Foreign Relations of the United States*, (1939), Vol. IV, p. 531.

این بیانیه محتوی مذاکراتی بود که در آن زمان بر سر غرامتی که دولت ایران می‌بایست برای مصادره مدارس کلیسای انجیلی پردازد، به عمل می‌آمد.